



شوکران

از سی مرغ تاسیمنغ

ابوالفضل علیخانی



نشر روزگار

۷۸۷۲۹۵۱

سرشناسه: علیخانی مهرجردی، ابوالفضل، ۱۳۷۰ -
عنوان و نام پدیدآور: شوکران: از سی مرغ تا سیمرغ / ابوالفضل علیخانی.
مشخصات ظاهری: ۲۳۴ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

مشخصات نشر: تهران: روزگار، ۱۳۹۷.

وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: از سی مرغ تا سیمرغ.

موضوع: Customs of the order*

موضوع: آداب طریقت

Mysticism: موضوع

موضوع: عرفان

Islamic ethics: موضوع

موضوع: اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷/BP۲۸۸ ۳/ع۸

رده بندی دیویی: ۸۴/۲۹۷

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۴-۸۱۹-۷

ماره کتابشناسی ملی: ۵۱۸۵۲۴۰



شوکران (از سی مرغ تا سیمرغ)

مولف: ابوالفضل علیخانی

نشر روزگار

طراح جلد: پریسا عزیزی

چاپ اول: ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: پارت

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۴-۸۱۹-۷

نشانی دفتر و فروشگاه: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، جنب شهدای ژاندارمری مرکز خرید دانشگاه

طبقه زیر همکف - پلاک ۴

تلفن: ۶۶۹۵۸۱۴۰

تلگرام: ۰۹۹۰۰۳۷۳۸۵۶

www.nashreroozegar.com

rozegar.no@gmail.com

فهرست

۵	پیه گفتار
۹	ییا
۲۷	ار سیمرغ تا سیمرغ
۲۷	تنبه
۳۸	توبه
۵۰	طلب
۵۹	جهاد
۶۵	ریاضت
۷۲	ذکر
۸۱	عشق
۸۸	معرفت
۹۶	توحید
۱۰۱	حیرت
۱۰۶	قرب
۱۱۰	مکاشفه
۱۱۴	مشاهده
۱۱۷	معاینه
۱۱۹	لقا
۱۲۴	اسرار

۱۶۵	 حکایات
۱۸۲	 جملات قصار
۲۰۰	 اشعار بزرگان و طنز بزرگان
۲۲۴	 مطایبه بزرگان
۲۳۷	 خاتمه‌ی کتاب
۲۳۸	 منابع

www.ketab.ir

یا رفیق من لا رفیق له

پیش گفتار

به نام خدایی که از رگ گردن به ما نزدیکتر است و در دل سالکان الی الله جای دارد. نفسی که فرو رود به یاد او برون آید و هر نفسی که برون آید به یاد او فرو رود.

سالکان آرزوی دیدار حق تعالی را دارند. فیلسوف او را با اندیشه می-جوید. حکیم او را با حکمت می-یابد.

عارف با شهود از او مرگویی اما عاشق او را می-پرستد و می-داند و می-خواهد.

روح آدمی مانند زمینی هست پائیزه؛ که اگر به آبادانیش بپردازیم، از ملانک بالاتر می-رود. اگر از آن غفلت کنیم در خواب و خور و شهوت روزگار گذرانیم، از هر حیوانی پست تر خواهد شد.

پس جماعتی از سالکان الی الله را دیدم که سرشت پست دارند و دل به خدا داده‌اند، اما راه خدا را نمی-دانند.

پس کتاب از سی مرغ تا سیمرغ را نوشتم و در مورد آنکه روح آدم چگونه به معراج رود پس سخن‌ها راندم و به بضاعت مزجاء از اسرار و سخن ابرار و حکایات و امثال در این مصحف درج کردم.

این کتاب به نثری سهل نگاشته شده است و عوام و خواص می‌توانند از آن بهره‌برند. نکات بسیار کلیدی در مورد سلوک آورده‌ام که عمل به آن انسان را تا معرفت به ذات الهی پیش می‌برد.

بنده‌ی حقیر حدود صد کتاب عرفانی را مطالعه کردم و جامه‌ی عمل پوشاندم تا به حقیقت راه یافتم. پس من کتابی جامع در عرفان نظری و عملی نگاشتم تا کسانی را که تشنه‌ی معرفت و محبت الهی هستند را سیلاب گردانم.

مر در عرفان استادی بود که با این سلوک مرا آشنا کرد. و هرچه به من گفت، در کتاب آوردم و این کتاب، از بهر کافران ضلالت است و از بهر مؤمنان هدایت. به من گفت: تو را پندی دهم که هیچ نیاز به هیچ استادی نداشته باشی. به هر چه می‌دانی عمل کن تا حق آنچه را نمی‌دانی به تو بیاموزد.

گفت: راه وصول به خدا اسان است، ولی سالک یا کاهل است و یا جاهل و این کتاب قرآن ناطق است و طریقتی صادق. تا آنان که شوق دیدار حق را دارند با عمل به این کتاب به حق برسند. که جوینده عاقبت یابنده است.

آنان به حق رسند که وقت خودشان را در خدایتی و توحید خدا صرف کرده‌اند و اگر غیر این باشی تو را عاقبت دوزخ در بر آن است. آری آغاز و پایان ماجرای خلقت انسان است؛ که تواند به جای رسید که هیچ موجودی به آنجا نرسیده است. یعنی حق را با چراغ شهود بیند و در جوار عرش حق نشیند.

آری آغاز و پایان سیرالی‌الله معرفت ذات اقدس خداوند است و تنها کسانی به آن راه پیدا می‌کنند که مرد عمل باشند نه فریفته‌ی امل.

و این کتاب را تقدیم به شیرزمان، افتاب درخشان آسمان، شمع انجمن، استاد مسلم ملک سخن، حضرت امام حسن (ع) تقدیم می‌کنم

امید است این اثر حقیر را به عنوان تحفه‌ی درویشی از بنده‌ی حقیر بپذیرند.

کسی که غریبانه زیست و غریبانه پر کشید تا اسلام زنده بماند و به قول حمیدرضا نوری:

خود را چو پرنده ساده دیدم آقا	بر خاک تو سر نهاده دیدم آقا
سوی حرمت بال گشایم زیرا	خوان کرم‌ت گشاده دیدم آقا

www.ketab.ir

دیباچه^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ^۲

و حمد ایزد، تعالی، که ساکن عرش برین است و از بهر عاشقان
«کأس من معیز»^۳ آتش می عشقش آب حیات است و آفتاب معرفتش
موجب نجات، پروندگی نامش تیغ رفعت است و مهابت^۴ و یادش
میغ^۵ رحمت است و اجابت.

شکر ذات سرمد را که «عرف کن» خالق کون و مکان است و به
معنی جهان جان و جان جهان. حد علی الاطلاق که حکمت از ذات
حکیم او پیدا و صانع انفس و آفاق که عاشق از تجلی او شیدا، که او در
خلقت بدایت وجود است و در رحمت نهایت جود، پای وهم به ذاتش
ره نبرد و مرغ فهم به آشیانش نبرد.

آمد اندر عدم به رحمت و جود از تو کون و مکان به ننگ وجود

۱. دیباچه را اندکی با متن سنگین آوردم اما قصه‌ی عارفانه را به نشر آسان آوردم تا همگان
از آن استفاده کنند.

۲. به نام خدایی که امید ندارم الا بفضلش

۳. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۱۸ معنی آیه: ظرفی از شراب گوارا

۴. هیبت، عظمت، نامش بسیار بزرگ است

۵. ابر

خالق آسمان و مهد زمین او چو دارد مکان به عرش مکین^۶
 کس به وصلش رسد به روز جزا که بلی گوید او به عهد بلا^۷
 ستایش کردگار رحیم، دانای علیم، که چراغ معرفت بیفروخت. پس
 هرکس از چراغ معرفتش نور یافت، مست گشت و هرکس از این نور
 نصب نیافت، پست گشت که مستان به دوام نعمت رسند و پستان به
 مذلت کشند.^۸

بدوسی که باقی است و همه‌ی اشیا در برابر ذاتش «کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا
 قَانٌ» و در عظمت ذاتش همین بس که در متفادش^۹ «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ
 يَسْجُدَانِ» انبیا و رسل و انبیتش واحد^{۱۰}؛ که «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»^{۱۱}.
 که طیر ارواح از بر معرفتش به هدایت اوست و سیر عشاق در ذات
 مقدّسش به عنایت اوست.

سُبْحَانَ ذِي الْبَهَاءِ وَ ذِي الْبَقَاءِ ذِي الْجُودِ وَ ذِي الْكِبْرِيَاءِ. پاک و منزّه حق را،
 تعالی، که والهان از درک حنه ذاتش حیران هستند و عارفان در عظمت
 ذاتش از شراب معرفت عطشان. روگراری که آفتاب هدایتش برو الهان^{۱۲}
 تابیده و سایه‌ی عنایتش بر عارفان گشوده. «فَ مَدَّ الظِّلَّ وَ كَوَّشَاءَ لَجَعَلَهُ
 سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ ذَلِيلًا»^{۱۳}

۶ بلند مرتبه

۷ ازبنده‌ی حقیر

۸ قبر

۹. سوره‌ی مبارکه الرحمن، آیه‌ی ۲۶: همه‌ی آنان که بر زمین هستند فانی می‌شوند.

۱۰. فرمانش

۱۱. سوره‌ی مبارکه‌ی الرحمن، آیه‌ی ۶

۱۲. تنهایی که دو نپذیرد

۱۳. شطحیات عارفانه، ص ۲۲ بود خدا و نبود با او چیزی

۱۴. حیران شده در ذات خدا

۱۵. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۵

گرشمس لایزال، تابد به جان عشاق

باشد به هر وطن جان در سایه‌ی عنایت^{۱۶}

حمد و ثنا از زبان مرغان طریقت از بهر عنقای قاف حقیقت،
پروردگاری که سیر در قلزم^{۱۷} ذات مقدسش از دو جهت برون نیست:
یا عاشقان مقبول را جبهی وصال دهد و یا داغ مهجوری بر ناصیه‌ی اهل
حرمان نه‌د.

بی‌یاب عاشقان مقبول نسیم مشاهدت وزد و عاشقی که مقبول است؛
شراب ناب در جوار است و بوی گل در کنار.

الله، سبحانه و تعالی صفاته، کردگاری که عاصیان به جلالش بیست و
عاشقان به جمالش مست، که عاشقان را در وادی مقدس طوی «إِنِّي أَنَا
اللَّهُ»^{۱۸} خطابست. و عاصیان^{۱۹} را در بیداء ظلمت^{۲۰} «اخْسَوْا فِيهَا وَكَلَّا
تُكَلِّمُونَ»^{۲۱} عتابست. که عاشقان به منقاد فرمانش به قربت رسند و عاصیان
به معصیت عذاب بینند و ملامت آ‌کنند.

فی الجملة، دیو دهر مردم فروما به بیلعد؛ اما در این اثنا بیدلانی
هستند که در تمنای شوق رؤیت بر رزند و به حرقت^{۲۲} محبت بسازند و
چگونه عاشق تواند محبوب ازلی را از یاد برید و مرغ دلش به سوی

۱۶. از بنده‌ی حقیر

۱۷. دریا

۱۸. سوره‌ی مبارکه‌ی طه، آیه‌ی ۱۴

۱۹. گناهکاران

۲۰. بیداء: بیابان

۲۱. سوره‌ی مبارکه‌ی مومنون، آیه‌ی ۱۰۸ هم شوید در دورخ و با من صحبت نکنید

۲۲. آتش

دیگری پرد؛ که معشوق غیور^{۲۳} است، عاشق را کشد و خود دیه‌ی او شود.

قَالُوا أَتَتَنَسَّى الدِّي تَهْوَى فَقُلْتُ لَهُمْ يَا قَوْمِ مَنْ هُوَ رُوحِي كَيْفَ أَنْسَاهُ^{۲۴}
چون نسیم مشاهدت وزد و حق سبحانه و تعالی بر ایشان تجلی کند؛
عافان^{۲۵} در جلالش نگرند، مست هیبت شوند و عاشقان در جمالش
نگید، غرق زهت^{۲۶} گردند. که آنکه یارش در بر به از آنکه نگاهش بر
در

سلطان ازل، انشا عزوجل، واجب‌الوجودی که بر هر موجودی قاهر
است و بر هر موجودی ظاهر، لیک دیده‌ی حق‌بین می‌خواهد تا هر
موجودی را منبری برای وجودش داند و به هر دل‌بستگی آیت «لَا أَحَبُّ
الْأَقْلِينَ»^{۲۷} خواند.

ذاتش قدیم، به صفات رحان و رحیم، به فعل بخشنده و کریم، قلم
عفو بر جرم بندگان کشد و آنان را به نعمت عفو و غفران بخشد. و
پروردگاری که به انوار وجودش بر همگان تابیده و رحمت را پیش از
غضب بر بندگان روا دیده «إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي»^{۲۸} و کافه‌ی انام^{۲۹} با
تبعیت از حق در دنیا به غفران و رحمت رزق‌شان نعمت نشینند و در

۲۳. غیرتمند

۲۴. ظاهر احمد رفاعی، معنی گفتند: آیا محبوب خویش را از یاد می‌بری ختم: چگونه
محبوب خویش را فراموش کنم درحالی‌که جان من است

۲۵. گوشه‌نشینان

۲۶. شادی

۲۷. سوره‌ی مبارکه‌ی انعام، آیه‌ی ۷۶

۲۸. علامه مجلسی، بحار‌الأنوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۲

۲۹. همه‌ی مردمان

عقبی بلا و نعمت نبینند. که آنکس دل به خدا سپرد، اندوه و الم در وجودش مرد.

مرشد طریقت، غرق شده در حقیقت، شمس تبریزی گوید: مرا از این حدیث عجب می‌آید که «الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ»^{۳۰} که من هیچ سجن ندیدم و جز طرب نشیدم. همه رحمت و عزت و دولت، همه شادی و خوشی و نزهت، که خداوند زندان را بوستان رندان کند و دوزخ غم را به فضل خویش شادی جنان کند.

مثر در غم به گور من جهان‌دار که در راه صنم محزون نباید
که در غم بس نشیند بی‌یار در حزن که لیلا را دگر معجون نشاید^{۳۱}
آدمیزاد یا گل است یا خار. گر گل است عزیز است، چه در باغ روید
و چه در گلشن. «لیکن اگر خار است ذلیل است، چه در بیداء^{۳۲} روید و
چه در گلخن.^{۳۳} پس در رقص جبر و اختیار، اختیار با توست که گل
باشی یا خار.

کافه‌ی انام یا در رحمت‌اند و غفلت. که مستان در رحمت
نعمت ببینند و پستان در غفلت نعمت.^{۳۴} پست در لهو و لعب و تعب است
و مست در وجد و طلب و طرب. پست به حساب و نسب نازد و مست
به زهد و قناعت سازد. پس صاحب‌دلان را به شوق نعمت نشانند و
عاصیان دنیاپیشه را به حفره‌ی تنگ دوزخ کشانند.
پس در وصف حال این دو گفتم:

۳۰. علامه‌ی مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه‌ی الوفا، ج ۶۵، ص ۱۱۰، نقل از

ضیاءالشهاب

۳۱. ازبنده‌ی حقیر

۳۲. بیابان

۳۳. حمام

۳۴. بلا

چون شود در پای شهوت جان اسیر تار گردد چون شبی خورشید جان
 گرشود جان را طلب در کوی عشق جان رسد بر ذات پاک جاودان
 ذاتش منزّه از تشبیه^{۳۵} و تعطیل^{۳۶} است و همه‌ی اسما او سترگ و
 جلیل است. و از دگرگونی اعصار و ادهار^{۳۷} ذات پاک او تغیر ناید گرچه
 مخلوقات را تغیر شاید. بیننده‌ای او را درنیابد و همچون آدمیان نخواهد.
 محبوب را که دو ملک عالم از آن اوست

خارج بود ز حیز^{۳۸} عقل و خیال و وهم^{۳۹}
 پرور. گاه را ذاتش هست که «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^{۴۰} و صفاتی هست که
 «لَيْسَ لَهَا حُدٌّ حَدٌّ حَدُّودٌ»^{۴۱} و افعالی هست که «وَلَا يُحْصَى نِعْمَاهُ
 الْعَادُونَ»^{۴۲} و بین ذات و صفات و افعالش، بر عاشقان پیدا و عاشق ز
 تجلی حق شیدا، که حق در تجلی از روزنه‌ی غیب به عالم شهادت روی
 چرخاند و عاشقان را از شب ناب «لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا»^{۴۳} سیراب
 گرداند. چون طلعت مقصود از هفتاد هزار حجاب درآید و الهان را به
 هیمنان و عارفان را به اشراق و عاشقان را به دیدار جلوه‌گر آید و این
 همان نعمتی هست نه گوشی شنید و نه دید ای دیده و چون از وصف
 حق آشفتم به زبان دل گفتم:

۳۵. همانند کردن خداوند در ذات یا صفات به مخلوقات است

۳۶. راهی برای شناخت اوصاف و ذات الهی وجود ندارد.

۳۷. اعصار و ادهار منظور عصرها و دهرها و به معنی روزگار دراز است.

۳۸. محدوده

۳۹. از بنده‌ی حقیر

۴۰. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۹، او را مس نمی‌کنند الا پاکان

۴۱. نهج البلاغه، ص ۲، ترجمه‌ی دکتر علی شیروانی، صفاتش حد محدودی نیست

۴۲. نهج البلاغه، ص ۲، ترجمه‌ی دکتر علی شیروانی، شمارش‌کنندگان از شمارش نعمت-
 هایش عاجز مانند.

۴۳. سوره‌ی مبارکه‌ی جن آیه‌ی ۱۶

کرا جویم، کرا گویم، کرا خواهم، کرا دانم،

که در حیرت نمی یابم کز آن عنقا نشانی را

خدایی که واصفان ذاتش به تحیر نفیر^{۴۴} «ما عرفناک حق معرفتک»^{۴۵}
عابدان درگهش به عجز غریو^{۴۶} «ما عبدناک حق عبادتک»^{۴۷} سر داده اند و
اصحاب فطن^{۴۸} به کنه صفات او نرسند و غواصان اندیشه در بحار افعال
او قطه های هم نچشند. خدایی که ذاتش در پای وهم ناید و صفاتش به
دست هم درک نشاید.

خدایی که حی است و سرمد، شاهی بی سپاه هست و بی مدد.

در این وسیع دشت فروشده هزار که پیدا نشد تخته ای برکنار^{۴۹}
نقاش از این بی رخ و تیغ اجل، از نیستی هستی بخشد و نور
رحمتش بر همگان درخشد. کلک صنع عرض را آمیخته به جوهر و
سپهر را آراسته به گوهر. به قدرت کامله ی خویش آسمان را به خیمه
از بیرم و دیبای کبود^{۵۰} آراست. به حکمت بالغه ی خویش، آن را بی
عمد افراشت و در پهنای ارض نبات و سجار و ریاحین بگسترد و در
مهد زمین، یاقوت احمر^{۵۱} پیرورد که و بر هر کاری قادر است و بر هر
موجودی قاهر.

۴۴. فریاد، ناله

۴۵. مناوی در فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر. تفسیر اوسم ج ۴ معنی: اندازه ی معرفت تو را نشانختم

۴۶. فریاد

۴۷. مناوی در فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر. تفسیر آلوسی ج ۴ معنی: چگونه که سزاوار توست تو را عبادت نکردم

۴۸. اصحاب زیرک

۴۹. حضرت سعدی

۵۰. منظور ابراست

۵۱. گل های سرخ